

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

فرستنده: طاهر باختری

۱۹ فیروری ۲۰۲۵

افول هژمونی امریکا و ظهور جهان چندقطبی: نبرد سلطه‌جویی و عمل‌گرایی



جهان در آستانه یک دگرگونی تاریخی قرار دارد. اگرچه ایالات متحده هنوز یکی از قدرتمندترین کشورهای جهان است، اما دوران سلطه بی‌چون‌وچرای آن رو به پایان است. نظم جهانی که در پی جنگ جهانی دوم با محوریت امریکا شکل گرفت، اکنون با دشواری‌های عمیقی مواجه است. ظهور چین، قدرت‌گیری روسیه، استقلال‌خواهی اتحادیه اروپا و افزایش نقش قدرت‌های منطقه‌ای، همگی نشانگر گذار از یک نظام تک‌قطبی به چندقطبی هستند. در این میان، دو نگرش متفاوت به سیاست، اقتصاد و جامعه در حال رقابت با یکدیگرند: نگرش سلطه‌جویانه غربی و عمل‌گرایی شرقی.

تفاوت‌های بنیادین شرق و غرب: کنترل در برابر هماهنگی

غرب بر پایه فلسفه‌ای بنا شده است که در آن انسان نه تنها باید مسیر تاریخ را تعیین کند، بلکه باید طبیعت را نیز به تسلط خود درآورد. این نگاه که عمیقاً ریشه در مسیحیت و سنت‌های فکری غرب دارد، جهان را به میدان نبردی میان خیر و شر تبدیل کرده است. در مقابل، در تفکر شرقی، که متأثر از فلسفه‌هایی چون تائوئیسم و کنفوسیوس‌گرایی است، جهان یک کل منسجم و خودتنظیم است که نیازی به مداخله مستقیم انسان ندارد. نیروهای متضاد نه در جنگ، بلکه در همزیستی و تعادل‌اند. این تفاوت بنیادی، تأثیر شگرفی بر شیوه‌های حکمرانی، اقتصاد و سیاست خارجی این دو قطب جهانی گذاشته است.

چین: عمل‌گرایی به جای ایدئولوژی

یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت چین در دهه‌های اخیر، عمل‌گرایی (Pragmatism) است. خلاف بسیاری از کشورهای غربی که تصمیمات اقتصادی و سیاسی خود را بر پایه ایدئولوژی اتخاذ می‌کنند، چین همواره مدل‌های

مختلف را با هم ترکیب کرده و ستراتیژی متناسب با شرایط خود برگزیده است. ترکیب اقتصاد بازار آزاد با کنترل دولتی، نمونه‌ای از این انعطاف‌پذیری است که به چین اجازه داده است رشد اقتصادی مستمری داشته باشد. در این مدل: *

- * - دولت نقش کلیدی در تأمین رفاه و امنیت اجتماعی ایفا می‌کند.
- * - مردم در ازای این حمایت، اقتدار دولت را می‌پذیرند و به آن احترام می‌گذارند.
- * - تصمیمات اقتصادی و سیاسی نه بر اساس ایدئولوژی، بلکه بر مبنای کارایی و نتایج عملی اتخاذ می‌شوند.

این نگرش به چین اجازه داده است که در مدت زمان کوتاهی، از یک کشور در حال توسعه به یکی از مهم‌ترین بازیگران اقتصاد جهانی تبدیل شود.

اروپا: مسیحیت میان عدالت اجتماعی و سرمایه‌داری

در اروپا، مسیحیت مسیر پیچیده‌تری را طی کرد. اگرچه در دوران استعمار و سرمایه‌داری صنعتی، کلیساها اغلب در کنار قدرت‌های اقتصادی و سیاسی قرار داشتند، اما در عین حال، جنبش‌های عدالت‌محور مسیحی نیز شکل گرفتند که به مخالفت با سلطه سرمایه‌داری پرداختند. کلیساهای کاتولیک و پروتستان در برخی کشورهای اروپایی، به‌ویژه پس از قرن نوزدهم، نقشی در توسعه دولت‌های رفاه و حمایت از اقشار فرودست ایفا کردند. با این حال، در دهه‌های اخیر، سیاست‌های نئولیبرالی، حتی این سنت عدالت‌محور را نیز به حاشیه رانده و سرمایه‌داری جهانی، با تضعیف پیوندهای اجتماعی، فضای مسیحیت عدالت‌محور را محدود کرده است.

امریکا: مسیحیت، ابزار مشروعیت‌بخشی به سلطه اقتصادی

در امریکا، از همان ابتداء مسیحیت بیش از آن که عاملی برای عدالت اجتماعی باشد، در خدمت مشروعیت‌بخشی به سلطه اقتصادی و استثمار قرار گرفت. در دوران برده‌داری، الهیات مسیحی به ابزاری برای توجیه نابرابری‌های اجتماعی و سلسله‌مراتب قدرت تبدیل شد. کلیساهای پروتستان، به‌ویژه در ایالات جنوبی، برده‌داری را به‌عنوان امری مقدر از سوی خداوند تبلیغ می‌کردند. حتی پس از لغو برده‌داری، مسیحیت در امریکا به‌جای ایجاد همبستگی اجتماعی، اغلب در راستای تقویت نظام سرمایه‌داری به کار رفت. نتیجه این فرآیند، شکلی از سرمایه‌داری انحصاری بود که در دوران گلوبالیسم و نئولیبرالیسم، به اوج خود رسید. در این روند، «عشق به خدا» به‌تدریج جای خود را به «عشق به ثروت» داد و باورهای مذهبی، به‌ویژه در میان طبقات حاکم، بیش از آن که ارزش‌های اخلاقی را ترویج کنند، در خدمت توجیه تمرکز قدرت اقتصادی قرار گرفتند. امروز:

- * - نابرابری اقتصادی بشدت افزایش یافته است و شکاف میان فقراء و ثروتمندان هر روز عمیق‌تر می‌شود.
- * - قطبی‌شدن سیاسی و فساد گسترده، نظام تصمیم‌گیری را فلج کرده است.
- * - جنگ‌های بی‌پایان، هزینه‌های اجتماعی و اقتصادی هنگفتی بر دوش مردم امریکا گذاشته است.
- * - زیرساخت‌های اجتماعی مانند آموزش و بهداشت، روزبه‌روز ضعیف‌تر شده و سرمایه‌گذاری در رفاه عمومی کاهش یافته است.

این روندها نشان می‌دهند که مدل حکمرانی امریکا نه‌تنها در داخل کشور، بلکه در سطح بین‌المللی نیز با دشواری‌های بی‌سابقه‌ای مواجه شده است.

تفاوت در نقش مسیحیت غربی و عمل‌گرایی شرقی

بنابراین، در حالی که مسیحیت در امریکا همواره در خدمت مشروعیت بخشی به نظم سرمایه دارانه بوده و به گسترش سلطه اقتصادی کمک کرده است، در اروپا، نقشی متناقض تر ایفا کرده و گاه در برابر سرمایه داری افسارگسیخته ایستاده است. در نقطه مقابل، در چین که سنت کنفوسیوسی و عملگرایی غالب بوده، هیچگاه نیازی به استفاده از مذهب برای توجیه نظم اقتصادی و سیاسی وجود نداشته است. در نتیجه، مسیر تحولات در شرق و غرب به شکلی کاملاً متفاوت پیش رفته است.

ترمپ: نماد بحران در هژمونی امریکا

دونالد ترمپ را می توان نماد تشدید بحران های داخلی و خارجی امریکا دانست. سیاست های او نه تنها بازتابی از مشکلات ساختاری این کشور است، بلکه به عمیق تر شدن آن ها نیز دامن می زند. او با شعار «اول امریکا» به قدرت رسید، اما سیاست هایش بیش از هر چیز حمایت از جنایات اسرائیل را در اولویت قرار داد. اقدامات او نمونه های آشکار از ستراتیژی های سلطه جویانه و مداخله گرایانه امریکا در جهان است:

* - از جنایات اسرائیل در غزه حمایت می کند و نه تنها آن را محکوم نمی کند، بلکه دادگاه کیفری بین المللی را به دلیل اعلام نسل کشی توسط اسرائیل، تحریم کرده و حتی خواهان تصرف غزه و کوچ اجباری مردم فلسطین از سرزمین اجدادی شان شده است.

* - پاناما را تهدید کرد تا از طرح جاده ابریشم چین خارج شود، اقدامی که نشانه فشار بی حد امریکا بر کشورهای مستقل برای تبعیت از سیاست هایش است.

* - ادعای مالکیت بر گرینلند و الحاق کانادا به عنوان ایالت ۵۱، رویکردی نشانگر تمایلات توسعه طلبانه و بازگشت به سیاست های استعماری و امپریالیستی سنتی است.

* - در حالی که در ظاهر از مذاکره سخن می گوید، همزمان تحریم های اقتصادی گسترده علیه ایران را مجدداً تأیید کرده و شدیدترین محدودیت ها را اعمال می کند. این رویکرد، تحقیر ملتی با تاریخ کهن و بی احترامی به کشوری مستقل است که در عین حال، نمونه های آشکار از سیاستی غیرسازنده و مخرب به شمار می رود. سیاستی که، تحت هر عنوانی، هم غیراخلاقی است و هم نشانه های از استیصال و ناتوانی در برابر واقعیت های جدید جهانی.

ترمپ با این اقدامات نشان داد که امریکا دیگر نه از موضع قدرت، بلکه از موضع ضعف عمل می کند. او به جای تقویت انسجام داخلی، به قطبی سازی سیاسی و تشدید بی ثباتی اقتصادی دامن می زند. اکنون مردم جهان دریافته اند که واشنگتن برای حفظ موقعیت خود در نظم جهانی، به اقدامات افراطی و تهدیدهای آشکار متوسل شده است. اما این سیاست ها، نه تنها موجب احیای قدرت امریکا نمی شود، بلکه روند افول آن را سرعت می بخشید.

افول هژمونی امریکا و ظهور نظم چندقطبی

عصر سلطه بلامنزاع امریکا به پایان خود نزدیک شده است. اکنون جهان در حال ورود به یک نظم چندقطبی است که در آن دیگر تنها یک قدرت، تعیین کننده سیاست های بین المللی نیست. چندین عامل این تحول را تسریع کرده اند:

۱. ظهور قدرت های جدید: چین، روسیه، هند، اتحادیه اروپا و قدرت های منطقه ای در تعیین سیاست های جهانی نقش بیشتری ایفا می کنند.

۲. افول اقتصادی امریکا: بحران های داخلی، افزایش بدهی ها و کاهش رقابت پذیری اقتصادی، قدرت اقتصادی امریکا را تحلیل برده اند.

۳. جنگ‌های پرهزینه: سیاست‌های نظامی‌گری و جنگ‌های بی‌پایان، هزینه‌های سنگینی بر دوش مردم امریکا گذاشته‌اند.

۴. ناکارآمدی نظام سیاسی امریکا: فساد و نفوذ الیگارش‌های اقتصادی، دموکراسی امریکائی را زیر سؤال برده‌اند.

عصر جدیدی آغاز شده است

نظم جهانی در حال تغییر است. امریکا که زمانی تنها قدرت بلامنازع جهان بود، اکنون درگیر بحران‌های داخلی و بین‌المللی شده است. در مقابل، چین با رویکرد عمل‌گرایانه و سیاست‌های اقتصادی منعطف، در حال تبدیل شدن به یکی از قطب‌های اصلی قدرت جهانی است.

سؤال اینجاست: آیا این گذار به سمت چندقطبی‌گرایی، منجر به رقابت و درگیری‌های بیشتر خواهد شد یا فرصتی برای ایجاد یک نظم جهانی متعادل‌تر فراهم می‌کند؟ پاسخ این سؤال، آینده جهان را رقم خواهد زد.